

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مؤسسة فرهنگي فقه الثقلين

پاسخ به مسائل شرعی

دفتر حضرت آية الله العظمى صانعی مدظله العالی

دفتر قم - تلفن: ۷۷۴۴۷۶۷-۷۷۴۴۰۱۰-۷۷۴۴۰۰۹

۷۸۳۱۶۶۰-۷۸۳۱۶۶۱-۷۸۳۱۶۶۲

نمبر: ۷۷۳۵۰۸۰-۰۲۵۱

نشانی: پل حجّتیّه، خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۴

دفتر مشهد - تلفن: ۲۲۱۰۰۰۲-۲۲۲۲۲۷۷-۲۲۵۱۱۵۲

نمبر: ۰۵۱۱-۲۲۲۲۵۷۷

دفتر اصفهان - تلفن: ۴۴۸۷۶۶۰-۴۴۸۷۶۶۱-۴۴۸۷۶۶۲

نمبر: ۰۳۱۱-۴۴۶۳۳۹۱

دفتر شیراز - تلفن: ۲۲۲۲۲۹۴-۲۲۴۳۴۹۸-۲۲۴۳۳۳۴

نمبر: ۰۷۱۱-۲۲۲۶۷۰۰

دفتر اراک - تلفن: ۲۲۷۲۲۰۰-۲۲۷۲۳۰۰

نمبر: ۰۸۶۱-۲۲۵۹۷۷۷

www.saanei.org

آدرس اینترنت:

پست الکترونیک:

Istifta @ saanei.org

پاسخ به استفتائات

Saanei @ saanei.org

تماس با دفتر معظّم له

Info @ saanei.org

تهیه کتاب

برابری دینه
(زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان)

صانعی، یوسف، ۱۳۱۶ -

برابری دیه (زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان) / برگرفته از نظریات
مرجع عالیقدر حضرت آیه‌الله‌العظمی صانعی مد ظله‌العالی / تدوین
مؤسسه فرهنگی فقه‌التقلین. -- قم: میثم تمار، ۱۳۸۴.
۹۶ ص. -- (فقه و زندگی؛ ۳)

(ج. ۳) ISBN: 964-5598-58-3 (دوره) ISBN: 964-5598-54-0

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

پشت جلد به انگلیسی:

Equality Of Blood - Money

Men & Women, Moslems & Non-moslems

selected from Grand Aiatollah Sanei's

Jurisprudential theories

کتابنامه: ص. ۹۴ - ۹۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. دیه (فقه). الف. مؤسسه فرهنگی فقه‌التقلین. ب. عنوان.

۲۹۷/۳۷۵

BP ۱۹۵/۷/ ص ۲

۸۴ - ۴۱۹۰۲ م

کتابخانه ملی ایران

فقه و زندگی

۳

برابری دیه
(زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان)

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

۱۳۸۴



انتشارات میثم تمار

برابری دیه

(زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان)

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

ناشر: انتشارات میثم تمار

تدوین: مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ زیتون

نوبت چاپ: سوم / پاییز ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

بها: ۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم - خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۸

صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۵۵۷ - تلفکس: ۷۷۳۲۹۸۲

همراه: ۰۹۱۲۱۵۳۸۸۰۸

www.m-tammar.ir

فهرست مطالب

مقدمه	۹
درآمد	۱۳

فصل یکم

برابری دیه (زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان)/۱۷

یکم. روایات تشریح دیه	۱۹
دوم. اصول و قواعد کلی اسلامی	۲۸

فصل دوم

نقد و بررسی دیدگاه نابرابری دیه زن و مرد/۳۳

یکم. روایات	۳۶
دسته نخست، روایات نابرابری دیه زن و مرد با دلالت مطابقی	۳۷
روایت اول	۴۱
روایت دوم	۴۲
روایت سوم	۴۲
روایت چهارم و پنجم	۴۳

دستہ دوم، روایات نابرابری دیۂ زن و مرد با دلالت	
التزامی.....	۴۴
دستہ سوم، روایات نابرابری قصاص اعضای زن	
و مرد پس از رسیدن به یک سوم.....	۴۸
نقد و بررسی کلی.....	۶۰
دوم. اجماع.....	۶۵
سوم. وجوه استحسانی.....	۶۷
نتیجہ.....	۶۸

فصل سوم

نقد و بررسی دیدگاه نابرابری دیۂ مسلمان و غیرمسلمان/۶۹

مستند رأی مشهور.....	۷۲
نقد و بررسی روایت‌های هشت‌گانه.....	۷۷
طایفہ اول: دیۂ ذمی ہشتصد درہم.....	۷۸
طایفہ دوم: دیۂ اہل کتاب چہارہزار درہم.....	۷۹
طایفہ سوم: دیۂ یہودی، مسیحی و زرتشتی برابر با	
دیۂ مسلمان.....	۸۰
طایفہ چہارم: دیۂ ذمی برابر با دیۂ مسلمان.....	۸۱
جمع میان روایات.....	۸۲
نتیجہ.....	۹۲
کتابنامہ.....	۹۴

مقدمه

امروزه یکی از دغدغه‌های جدی فقیهان متعهد و آگاه به زمان، خلوص و کارآمدی فقه اسلامی است؛ از یک سو باید مراقب بود که فقه از چهارچوب قواعد اجتهادی و منابع وحیانی خارج نگردد و از سوی دیگر، استنباط‌ها و برداشت‌ها به گونه‌ای نباشند که ناتوانی فقه را برای اداره زندگی آدمی به نمایش گذارند.

به حق، می‌توان گفت که یافتن راه وسط و درست، همچون صراط مستقیم، از مو باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است. گروهی، به افراط، جانب خلوص را گرفته، به اجراپذیری و کارآمدی آرا و برداشت‌ها توجهی ندارند و هرگاه فتوا و رأیی زمینه اجرا نیابد، مردم را به بی‌اعتنایی نسبت به دین متهم می‌سازند و گروهی

دیگر، تنها به کارآمدی فقه، آن هم در حد افراط و خوشایند همه فرقه‌ها و نحله‌ها می‌اندیشند و تا بدانجا پیش می‌روند که فقه را از حد قوانین وضعی نیز کم‌تر می‌انگارند.

حق، آن است که هر دو راه، ناصواب است؛ هم باید به خلوص و قداست فقه‌اندیشید و جایگاه و مرتبت معنوی و وحیانی آن را منظور داشت و هم به کارآمدی و اجراپذیری دیدگاه‌ها و برداشت‌ها توجه کرد. مگر نه این است که خداوند دین را برای انسان فرو فرستاد، همان‌گونه که جهان را برای او آفرید:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً﴾^۱

همان [خدایی] که زمین را برای شما فرش [گسترده]، و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۲

او آن کسی است که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید.

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۳

و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، به سود شما رام کرد.

۱. بقره، آیه ۲۲.

۲. بقره، آیه ۲۹.

۳. جاثیه، آیه ۱۳.

«شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى
لِّلنَّاسِ»^۱

ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن
برای هدایت مردم فرو فرستاده شده است.

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا»^۲
از [احکام] دین، آنچه را که به نوح سفارش کرد،
برای شما تشریح نمود.

و مگر نه آن است که انسان‌ها بر فطرت خداجویی و
دینداری آفریده شده‌اند، و مگر نه آن است که اگر خیر
کثیر بر جهان تکوین و تشریح حاکم نباشد، نظام احسن
زیر سؤال خواهد رفت و حکمت خلقت و آفرینش
خدشه دار خواهد شد.

پس نمی‌توان همیشه مردم را به بی‌دینی و
بی‌اعتنائی به دین متهم ساخت، بلکه می‌توان
از چگونگی تعامل مردم با یک رأی فقهی، خللی را
در مراحل استنباط کشف کرد، و فقیه آگاه و هوشیار،
در چنین مواردی، با تجدید نظر در مراحل استنباط
خود، به تلاش و تکاپوی بیشتر در منابع و مصادر
رو می‌کند.

مجموعه «فقه و زندگی» فلسفه حیات خویش را

۱. بقره، آیه ۱۸۵.

۲. شوری، آیه ۱۳.

دغدغه خلوص و کارآمدی فقه می‌داند و در تلاش است تا با حفظ اصالت و واقع‌نگری، به موضوعات، مسائل و پرسش‌های نوین بپردازد.

اینک، سومین دفتر از این مجموعه، با عنوان برابری دیده (زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان) تقدیم صاحب‌نظران می‌گردد؛ بدان امید که راهی را برای مباحثات جدی و جدید فقهی بگشاید.

والحمد لله

درآمد

در آغاز دفتر دوم از حرمت و احترام جان آدمی در مکتب اسلام سخن به میان آمد و بدین نکته اشاره شد که قرآن کریم کشتن یک انسان را کشتن تمامی انسان‌ها می‌داند^۱ و پیامبر خدا ﷺ هم فرمود:

کسی که در کشتن آدمی، گرچه با سخنی، مشارکت کند، از رحمت الهی مأیوس باشد.^۲

بر این پایه، تحریم قتل نفس و تعیین عقوبت‌های اخروی و نیز کیفرهای دنیوی، هدفی جز بازدارندگی و جلوگیری از این رفتار شنیع ندارند.

۱. مانده، آیه ۳۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۳، ابواب القصاص فی النفس، باب ۱، ح ۹.

اگر قتل نفس از روی عمد باشد، حکم آن قصاص است؛ مگر آنکه خانواده مقتول از قصاص صرف نظر کنند، یا به دریافت دیه رضایت دهند.

شارع در قتل خطایی یا شبه عمد به قصاص فرمان نداده و حکم به پرداخت خون بها در حق خانواده مقتول نموده است؛ البته قرآن کریم، در قتل خطایی، علاوه بر پرداخت دیه، قاتل را به آزاد کردن یک بنده مؤمن فرمان داده است:

«وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ
مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا»^۱

و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت، باید بنده مؤمنی را آزاد کرده و به خانواده او خون بها پرداخت کند؛ مگر اینکه آنان گذشت کنند.

یکی از پرسش‌های جدی در فقه اسلامی، در موضوع دیه، نابرابری دیه زن و مرد و مسلمان و غیر مسلمان است. مشهور فقیهان، بلکه می‌توان گفت که تمامی فقهای مسلمان، جز تعدادی اندک، بر این عقیده‌اند که دیه زن، نصف دیه مرد است و دیه غیر مسلمان را نیز کم‌تر از دیه مسلمان می‌دانند، گرچه در مقدار آن میان فقیهان شیعه و اهل سنت اختلاف

۱. نساء، آیه ۹۲.

است؛ و در جراحات‌ها نیز بر این باورند که زن و مرد، تا یک سوم دیه، برابرنند و بیش از آن، دیه زن نصف می‌شود.

به عقیده ما روایاتی که در مقام بیان دیه و مقدار آن برآمده‌اند، بر برابری خون‌بها دلالت دارند. در قرآن کریم نیز شاهد و گواهی بر نابرابری وجود ندارد، بلکه اصول و قواعد کلی اسلامی نیز بر برابری گواهی می‌دهند.

در این دفتر بر آنیم تا از این رأی دفاع کرده، دیدگاه مشهور را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.


مطالب این نوشته در سه فصل عرضه می‌گردد:

فصل یکم. برابری دیه زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان؛

فصل دوم. نقد و بررسی دیدگاه نابرابری دیه زن و مرد؛


فصل سوم. نقد و بررسی دیدگاه نابرابری دیه مسلمان و غیر مسلمان.

سفید



فصل یکم

برابری دینه
(زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان)



سفید

قرآن کریم در باره مقدار دیه زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان ساکت است و آنچه می تواند مستند و مدرک برای تعیین اندازه دیه آنها قرار گیرد، اصول و قواعد کلی اسلامی، روایات خاص و اجماع است.

در کتب فقهی، به استناد روایات خاص و اجماع، بر نابرابری دیه زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان تأکید شده است.

این دو دلیل در فصل دوم و سوم، مورد نقد و بررسی قرار می گیرد. ادعای ما این است که ادله ای که بر اصل تشریح دیه دلالت دارند، و نیز اصول و قواعد کلی اسلامی، بر برابری دیه زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان دلالت می کنند، که در این فصل، به بررسی این دو دلیل می پردازیم:

یکم. روایات تشریح دیه

قرآن کریم در یک آیه بر اصل تشریح دیه دلالت دارد ولی نسبت به مقدار آن ساکت است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ
 مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى
 أَهْلِهَا إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ
 مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ
 وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ
 مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً
 مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱

و هیچ مؤمنی را نَسَزَد که مؤمنی را - جز به
 اشتباه - بکشد، و هر کس مؤمنی را به اشتباه
 کشت، باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او
 خون بها پرداخت کند؛ مگر اینکه آنان گذشت
 کنند، و اگر [مقتول] از گروهی است که
 دشمنان شمایند و [خود] وی مؤمن است،
 [قاتل] باید بنده مؤمنی را آزاد کند [و
 پرداخت خون بها به خانواده او لازم نیست] و
 اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما
 میان آنان پیمانی است، باید به خانواده وی
 خون بها پرداخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد
 کند، و هر کس [بنده] نیافت، باید دو ماه پیاپی
 - به عنوان توبه‌ای از جانب خدا - روزه بدارد، و

۱. نساء، آیه ۹۲.

خدا همواره دانای سنجیده کار است.

این آیه گرچه از بیان مقدار دیه ساکت است، ولی هیچ گونه تفاوتی میان قتل انسان مؤمن و کسی که خونس احترام دارد، نمی‌گذارد.

روایاتی که در مقام بیان دیه و مقدار آن می‌باشند، بر برابری در مقدار دیه زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان دلالت روشن دارند و در آنها تبعیض و تفاوتی دیده نمی‌شود.^۱ این روایت‌ها را شیخ حر عاملی در ابتدای کتاب الدیات از کتاب وسائل الشیعة آورده است. تعداد این روایت‌ها چهارده حدیث است^۲ و در میان آنها روایت‌های معتبر نیز بسیار است. برخی از این روایات از این قرارند:

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ
و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ
الْحَجَّاجِ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى يَقُولُ: «كَانَتْ
الدِّيَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِئَةً مِنَ الْإِبِلِ فَأَقْرَبَهَا
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ إِنَّهُ فَرَضَ عَلَى أَهْلِ الْبَقَرِ مِثِّي
بَقْرَةً وَفَرَضَ عَلَى أَهْلِ الشَّاةِ أَلْفَ شَاةٍ ثَنِيَّةٍ، وَ عَلَى

۱. از روایت‌هایی که بر تفاوت دیه دلالت دارد و نسبت آنها با این روایات، در فصل دوم سخن خواهیم گفت.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۹۳-۱۹۹، باب ۱.

أهل الذهب ألف دينار، و على أهل الورق عشرة
 آلاف درهم و على أهل اليمن الحبل مئتي حلة؛^۱
 عبدالرحمن بن حجاج می گوید: شنیدم که ابن
 اَبی لیلی می گفت: «دیه در دوران جاهلیت
 یکصد شتر بود. رسول خدا ﷺ همان را امضا
 کرد. سپس بر گاوداران، دویست گاو، و بر
 گوسفندداران، یکصد گوسفند، و بر صاحبان
 طلا، هزار دینار و بر صاحبان درهم، ده هزار
 درهم و بر مردمان یمن، دویست حله [قطعه
 پارچه] مقرر کرد.»

۲. محمد بن علی بن الحسین باسناده، عن حماد
 بن عمرو، و أنس بن محمد، عن أبيه، عن جعفر بن
 محمد، عن آبائه في وصية النبي ﷺ لعلی ﷺ قال:
 يا علي! إن عبدالمطلب سن في الجاهلية خمس
 سنن أجراها الله له في الإسلام، إلى أن قال: و سن
 في القتل مئة من الإبل فأجرى الله ذلك
 في الإسلام؛^۲

این روایت صحیح است و مشایخ ثلاثه آن را نقل
 کرده اند.

رسول خدا ﷺ در سفارش خود به امام علی ﷺ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۹۳، باب ۱، ح ۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۹۸، باب ۱، ح ۱۴.

فرمود: ای علی، به راستی که عبدالمطلب پنج سنت را در دوران جاهلیت بنا نهاد که خداوند آنها را در دوران اسلام نیز اجرا کرد... عبدالمطلب برای قتل، یکصد شتر مقرر کرد و خداوند هم همان را در دوران اسلام جاری ساخت.

یادآوری می‌شود که در میان این چهارده حدیث، دو روایت است که ممکن است از آن اختصاص این مقدار دیه به مرد یا مسلمان استفاده شود، یکی عبارت «دیه الرجل» در حدیث دوازدهم و دیگری عبارت «دیه المسلم» در حدیث دوم. اینک به بررسی این دو روایت می‌پردازیم:

۱. حدیث دوازدهم

متن حدیث دوازدهم چنین است:

و یا سنده، عن محمد بن احمد بن يحيى، عن ابراهيم، عن أبي جعفر، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، قال: دية الرجل مائة من الإبل، فان لم يكن فممن البقر بقيمة ذلك، فان لم يكن فألف كبش، هذا في العمد، وفي الخطأ مثل العمد ألف شاة مخلطة؛^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۹۷، باب ۱، ح ۱۲.

ابو بصیر می‌گوید: دیه مرد یکصد شتر است، و اگر شتر نباشد، به اندازه بهای یکصد شتر، گاو پرداخت گردد و اگر آن هم ممکن نباشد، هزار قوچ پرداخت شود. این [مقدار] در قتل عمدی است و در قتل خطایی، مانند [قتل] عمد، هزار گوسفند پرداخت می‌شود.

ممکن است گفته شود عبارت «دیه الرجل» بر اختصاص این مقدار دیه به مردان دلالت دارد و شامل دیه زن نمی‌شود.

لیکن باید گفت که بدین روایت نمی‌توان استناد جست و اختصاص این مقدار دیه را به مرد اثبات کرد؛ زیرا:

اولاً، واژه «رجل» بر خصوصیت دلالت ندارد زیرا واژه‌هایی همچون «رجل»، برای احکام مشترک و عام، کاربردی متداول و رایج دارند.

ثانیاً، صدور این حدیث از معصوم روشن نیست؛ زیرا ابو بصیر آن را از کسی نقل نکرده است.

ثالثاً، سند روایت معتبر نیست؛ چرا که از یک سو ابوبصیر، میان ثقه و ضعیف، مشترک است و قرینه‌ای برای تعیین وی در میان نیست. از سوی دیگر، ابراهیم و ابی جعفر، راویان قبل از علی بن ابی حمزه، ضعیف‌اند.

رابعاً. این حدیث بر ترتیب میان موارد دیه دلالت دارد؛ یعنی ابتدا صد شتر و اگر ممکن نبود، به اندازه آن گاو و در صورت عدم امکان، هزار گوسفند پرداخت می‌شود؛ حال آنکه ترتیب بین موارد دیه با دیگر روایت‌ها ناسازگار است و فقیهان نیز از این مضمون اعراض کرده‌اند. بنابراین، مضمون این روایت، مورد پذیرش فقیهان نیست.

۲. حدیث دوم

متن حدیث دوم از این قرار است:

و عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن علی بن أبی حمزة، عن أبی بصیر فی حدیث قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الدية فقال: دية المسلم عشرة آلاف من الفضة، وألف مثقال من الذهب، وألف من الشاة على أسنانها أثلاثاً و من الإبل مائة على أسنانها، و من البقر مائتان؛^۱

ابو بصیر گوید: از امام صادق عليه السلام درباره دیه پرسیدم. فرمود: دیه مسلمان ده هزار نقره و [یا] هزار مثقال طلا و [یا] هزار گوسفند سه ساله و [یا] یکصد شتر و [یا] دویست گاو.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۹۴، باب ۱، ح ۲.

ممکن است از کلمه «المسلم» استفاده شود، که این اندازه از دیه به مسلمان اختصاص دارد و شامل غیر مسلمان نمی‌شود.

لیکن حق آن است که نمی‌توان از این روایت چنین اختصاصی را استفاده کرد، زیرا:

اولاً. لقب مفهوم ندارد و اثبات حکمی برای مسلمان، نفی آن حکم از غیر مسلمان نمی‌باشد و عدم بیان حکم غیر مسلمان، به جهت عدم ابتلا بدان بوده است.

ثانیاً. بر فرض آنکه قبول کنیم این حدیث مفهوم دارد و این مقدار دیه را از غیر مسلمان نفی می‌کند، ولی مفهوم اطلاق ندارد و گوینده جمله مفهوم دار در مقام بیان منطوق است نه در مقام بیان مفهوم، تا اطلاق داشته باشد، و در مقام بیان بودن مفهوم و اطلاق آن محتاج به قرینه و دلیل است که در مورد این روایت و غالب جمله‌های مفهوم دار چنین دلیلی دیده نمی‌شود. بنابراین، مفهوم روایت بر بیش از تفاوت داشتن دیه غیر مسلمان فی الجملة همانند غیر مسلمانی که موتمن و محترم و معاهد نباشد - بامسلمان دلالتی ندارد، و همه غیرمسلمانان را شامل نمی‌شود.

ثالثاً. اگر قبول کنیم که مفهوم در این حدیث اطلاق دارد - گرچه خلاف تحقیق می‌باشد - این اطلاق نسبت

به ذمی بالفعل و بالقوه به وسیله روایات وارد شده در
تساوی دیه ذمی (بالفعل و بالقوه) با مسلمان تقیید
می‌شود و آن روایات عبارت اند از:

۱. محمد بن الحسن باسناده عن ابن محبوب، عن
أبي أيوب، عن سماعة، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام
عن مسلم قتل ذمياً؟ فقال: هذا شيء شديد لا
يحتمله الناس فليعط أهله دية المسلم حتى ينكل
عن قتل أهل السواد، وعن قتل الذمي، ثم قال: لو
أن مسلماً غضب على ذمي فأراد أن يقتله ويأخذ
أرضه ويؤدي إلى أهله ثمانمائة درهم إذاً يكسر
القتل في الذميين؛^۱

سماعه می‌گوید: از امام صادق عليه السلام درباره کشتن
ذمی پرسیدم؟ فرمود: [پاسخ این پرسش]
سخت است و مردم آن را تاب نمی‌آورند، باید به
خانواده وی دیه مسلمان را پرداخت تا از کشتن
مردم عراق و اهل ذمه دست بردارد. سپس
فرمود: اگر مسلمانی بر کافر ذمی خشمگین
گردد و بخواهد او را بکشد و زمین وی را بستاند و
آن گاه به خانواده او هشتصد درهم بپردازد،
کشتن اهل ذمه رواج یابد!

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۲۱، باب ۱۴، ح ۱.

۲. و باسناده عن اسماعیل بن مهران، عن ابن المغيرة، عن منصور، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: دية اليهودي والنصراني والمجوسي دية المسلم؛^۱
 امام صادق عليه السلام فرمود: دية يهودي، مسيحي و زردشتي همانند دية مسلمان است.

باید توجه داشت که ذمی در این روایات با الغای خصوصیت و تنقیح مناط، خصوصیتی نداشته و هر غیر مسلمانی که مال و جانش محترم است را شامل می شود، زیرا مناط دیه در ذمی همان احترام است که امری عقلایی است و شرع نیز همان را امضا کرده است و عقلا دیه را در جایی که خون محترم باشد، به عنوان جبران خسارت می پذیرند بدون آنکه در دیانت مقتول فرقی قایل شوند، و اگر در این روایات سخنان از ذمی است به جهت آن است که مورد ابتلای مسلمانان، غیر مسلمانان ذمی بوده اند.

دوم. اصول و قواعد کلی اسلامی

علاوه بر این روایات - که بر برابری دیه دلالت دارند - می توان آیات و روایاتی را نیز که بر برابری انسان ها در

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۲۱، باب ۱۴، ح ۲.

شخصیت و استعداد و دیگر ویژگی‌های انسانی دلالت دارند، گواه و شاهد گرفت. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت که اصول و قواعد اولیه اسلامی نیز بر برابری دلالت می‌نمایند. برخی از آیات و روایات بدین شرح‌اند.

قرآن کریم همه آدمیان را فرزندان آدم و حوا می‌داند، و میان آنان در مبدأ آفرینش و استعدادهای انسانی، فرقی نمی‌گذارد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ»^۱

ای مردم، از پروردگارتان - که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد - پروا دارید؛ و از خدایی که به [نام] او از هم‌دیگر درخواست می‌کنید، پروا نمایید.

و در آیه‌ای دیگر، مایه برتری آدمیان را تقوا بر می‌شمرد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ

۱. نساء، آیه ۱.

اللَّهُ أَتَقَانُكُمْ؛^۱

ای مردم، ما شما را از مرد و زن آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

و نیز می توان به این روایتها اشاره کرد:

رسول خدا ﷺ فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ،
كُلُّكُمْ لِأَدَمَ، وَأَدَمٌ مِنْ تَرَابٍ، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
أَتْقَاكُمْ، وَ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِي فَضْلٌ إِلَّا
بِالتَّقْوَى؛^۲

ای مردم، به راستی که پروردگارتان یکی است، پدرتان یکی است. همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک است. به راستی که ارجمندترین شما، نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست. هیچ عربی را بر غیر عرب برتری نیست، جز به پرهیزگاری.

رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. حجرات، آیه ۱۳.

۲. تحف العقول، ص ۳۴، خطبته ﷺ فی حجة الوداع؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۵۰، ح ۱۳.

النَّاسِ سِوَاءَ كَأْسِنَانِ الْمَشْطِ؛^۱

مردم مانند دندانهای شانه برابرنند.

و نیز رسول خدا ﷺ فرمود:

فالنَّاسُ الْيَوْمَ كُلُّهُمْ أَيْضُهُمْ وَأَسْوَدُهُمْ وَقَرَشِيهِمْ
وَعَرَبِيهِمْ وَعَجْمِيهِمْ مِنْ آدَمَ، وَإِنَّ آدَمَ ﷺ خَلَقَهُ اللَّهُ
مِنْ طِينٍ وَإِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَطْوَعُهُمْ لَهُ وَأَتْقَاهُمْ؛^۲

امروز تمامی مردم [در پرتو آیین اسلام]، سفید و سیاه، قرشی و عرب و عجم از آدم زاده شده‌اند، و به راستی که خداوند آدم را از خاک آفرید؛ و دوست داشتنی‌ترین مردم، نزد خداوند - عزّ و جلّ - در روز قیامت، مطیع‌ترین و پارساترین آنهاست.

و نیز رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلَ أُسْنَانِ
الْمَشْطِ، لِأَفْضَلٍ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجْمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ
عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى؛^۳

به راستی که همه مردم، تا این روزگار ما، از

۱. کنز العمال، ج ۹، ص ۳۸، ح ۲۴۸۸۲؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۱۵، ح ۱۰۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۱۸، ح ۸۹.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۸، ح ۶۴.

آدم‌اند [و برابرند]؛ مانند دندان‌های شانه؛ عرب
را بر غیر عرب و سرخ‌گونه را بر سیاه‌فضیلتی
نیست، مگر در سایهٔ پارسایی.


و نیز امام علی علیه السلام فرمود:

النَّاسُ إِلَى آدَمَ شَرَعٌ سِوَاءُ؛^۱
مردمان تا آدم همه برابرند.

خلاصه آنکه روایات دال بر اصل دیه و مقدار آن، به
انضمام اصول و قواعد کلی اخذ شده از آیات و روایات،
برابری دیهٔ زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان را تثبیت
می‌کنند.

اینک، برای تکمیل این نظریه، باید رأی مشهور
فقیهان و مستند آنها مورد نقد و بررسی قرار گیرد، که
فصل دوم و سوم بدان اختصاص دارد.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۵۷، ح ۱۱۹.



فصل دوم

نقد و بررسی
دیدگاه نابرابری دیه زن و مرد



سفید

مشهور فقیهان بر این عقیده‌اند که دیه زن مسلمان
آزاده نصف دیه مرد مسلمان است؛ خواه زن خردسال
باشد یا بزرگسال؛ عاقل باشد یا دیوانه؛ سالم باشد یا
ناقص العضو.

صاحب جواهر الکلام می‌نویسد:

تردید و شکی از جهت فتوا و نصوص شرعی
نیست که دیه زن مسلمان آزاده، خواه خردسال
باشد یا بزرگسال، عاقل باشد یا دیوانه، سالم
باشد یا ناقص العضو، در قتل عمدی، شبه عمد و
قتل خطایی نصف دیه مرد است. همچنین
اجماع محصل و منقول بر آن دلالت دارند و
می‌توان گفت که نقل اجماع، مانند نصوص
شرعی متواتر است؛ بلکه اجماع تمامی
مسلمانان بر این مطلب قائم است و تنها
مخالفان [این فتوا] ابن علیة و اصم [از فقیهان
اهل سنت] اند که دیه زن و مرد را برابر می‌دانند،

ولی کسی به مخالفت این دو اعتنایی نکرده؛
 آنجا که اجماع امت اسلامی بر آن قائم است.^۱
 و نیز صاحب ریاض المسائل نوشته است:

دیة کشتن زن مسلمان آزاده، نصف دیة مرد، در
 شتر، گاو، گوسفند، طلا، نقره و پارچه است و این
 مسئله مورد اجماع است. علاوه بر آن،
 روایت‌های مستفیض و معتبری بر این مطلب
 دلالت دارند؛ بلکه می‌توان گفت که این روایت‌ها
 در حدّ تواترند.^۲

اینان در این نظریه بر سه دلیل استناد می‌کنند؛
 یکی نصوص روایی و دیگری اجماع و سوم برخی وجوه
 استحسانی.

تفصیل این سه دلیل از این قرار است:

یکم. روایات

روایاتی که مستند نابرابری دیه قرار گرفته‌اند،
 در سه گروه دسته بندی می‌شوند؛ دسته‌ای این مطلب
 را با دلالت مطابقی اثبات می‌کنند. دسته دیگر با دلالت
 التزامی بر این رأی گواهی می‌دهند و دسته سوم

۱. جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۳۲.

۲. ریاض المسائل، ج ۱۴، ص ۱۸۷.

روایاتی هستند که دلالت دارند دیه اعضای زن و مرد تا یک سوم، برابر است و پس از آن، نصف می شود.

دسته نخست، روایات نابرابری دیه زن و مرد با دلالت مطابقی

روایاتی که نابرابری دیه را با دلالت مطابقی اثبات می کنند، پنج حدیث اند:

۱. محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس عن عبدالله بن مسکان، عن ابي عبدالله علیه السلام فی حدیث... قال: دية المرأة نصف دية الرجل؛^۱

امام صادق علیه السلام در روایتی فرمود: دیه زن نصف دیه مرد است.

۲. محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس أو غیره، عن ابن مسکان، عن ابي عبدالله علیه السلام قال: دية الجنین خمسة أجزاء: خمسٌ للسطفة عشرون ديناراً، و للعلقة خمسان أربعون ديناراً، و للمضغة ثلاثة أخماسٍ ستون ديناراً، و للعظم أربعة أخماسٍ ثمانون ديناراً، و إذا تمّ الجنین كانت له مائة دينار،

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۰۵، باب ۵، ح ۱.

فإذا أنشئ فيه الرُّوح فديته ألف دينارٍ أو عشرة
 آلاف درهمٍ إن كان ذكراً وإن كان أنثى فخمسمائة
 دينارٍ وإن قتلت المرأة وهي حبلى فلم يدرأ ذكراً
 كان ولدها أم أنثى فدية الولد نصف دية الذَّكر و
 نصف دية الأنثى وديتها كاملة؛^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: دیه جنین دارای پنج
 مرحله است؛ یک پنجم برای هنگامی که نطفه
 بسته شود؛ یعنی بیست دینار، دو پنجم برای
 هنگامی که تبدیل به خون بسته شود؛ یعنی
 چهل دینار، سه پنجم برای هنگامی که تبدیل
 به گوشت جویده شود؛ یعنی شصت دینار، چهار
 پنجم هنگامی که استخوان روید؛ یعنی هشتاد
 دینار، و وقتی جنین کامل شد، دیه آن یکصد
 دینار است؛ و اگر روح در آن دمیده شود و مذکر
 باشد، دیه آن هزار دینار یا ده هزار درهم است و
 اگر مؤنث باشد، دیه آن پانصد دینار خواهد بود؛
 و اگر زن بارداری کشته شود و دانسته نشود که
 فرزندش پسر است یا دختر، دیه فرزند نصف
 دیه پسر و نصف دیه دختر در نظر گرفته شود و
 دیه زن کامل است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۲۹، باب ۲۱، ح ۱.

۳. و بالإِسْنَادِ، عن ابن محبوبٍ، عن أبي أيُّوبٍ،
عن الحلبيِّ، وأبي عبيدة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:
سئل عن رجلٍ قتل امرأةً خطأً وهي على رأس
الولد تمخض، قال: عليه الدية خمسة آلاف
درهم، و عليه للذي في بطنها غرّة وصيف أو
وصيفة أو أربعون ديناراً؛^۱

از امام صادق عليه السلام در مورد مردی سؤال شد که
زنی را به اشتباه بکشد و او در حال زایمان باشد.
امام صادق عليه السلام فرمود: پنج هزار درهم به عنوان
دیه زن بر مرد است و برای فرزند، یک برده مرد
یا زن و یا چهل دینار دیه تعلق می‌گیرد.

۴. محمّد بن يعقوب بأسانیده إلى كتاب ظريفٍ،
عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: ... فإذا نشأ فيه خلق آخر
و هو الرُّوح فهو حينئذٍ نفسٌ بألف دينارٍ كاملةٍ إن
كان ذكراً، وإن كان أنثى فخمسمائة دينارٍ، وإن
قتلت امرأةً وهي حبلى متمّ فلم يسقط ولدها و لم
يعلم أذكر هو أو أنثى و لم يعلم أبعدها مات أم
قبلها فديته نصفان، نصف دية الذكر و نصف دية
الأنثى...؛^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۰۶، باب ۵، ح ۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۳۱۲، باب ۱۹، ح ۱.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ... اگر روح در جسم دمیده شود و پسر باشد، دیه اش هزار دینار است و اگر دختر باشد، پانصد دینار است، و اگر زن بارداری کشته شود و فرزند هم از دنیا برود و معلوم نباشد که پسر است یا دختر، و آیا پیش از مادر از دنیا رفته یا پس از وی، دیه اش نیمی از دیه پسر و نیمی از دیه دختر است.

۵. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَنَادَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى الْوَرَّاقِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي جَرِيرٍ الْقَمِّيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ علیه السلام عَنِ النَّطْفَةِ مَا فِيهَا مِنَ الدِّيَةِ، وَ مَا فِي الْعَلَقَةِ، وَ مَا فِي الْمَضْغَةِ، وَ مَا فِي الْمَخْلُوقَةِ، وَ مَا يَقْرَأُ فِي الْأَرْحَامِ؟ فَقَالَ: ... فَإِذَا اكْتَسَى الْعِظَامَ لِحْمًا فِيهِ مِائَةُ دِينَارٍ، قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خُلُقًا عَآخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱ فَإِنْ كَانَ ذَكَرًا فِيهِ الدِّيَةُ وَإِنْ كَانَتْ أَنْثَى فِيهَا دِيَّتُهَا؛^۲

ابو جریر قمی می گوید: از امام کاظم علیه السلام در باره دیه نطفه، علقه، مضغه، مخلقه و آنچه در

۱. مؤمنون، آیه ۱۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۳۱۷، باب ۱۹، ح ۹.

رحم است، پرسیدم. امام علیه السلام در پاسخ فرمود:
اگر گوشت بر استخوان‌ها روید، دیه‌اش
یکصد دینار است. خداوند - عزوجل - در
قرآن فرموده است: «آن‌گاه [جنین را در]
آفرینش دیگر پدید آوردیم». حال اگر پسر
باشد، دیهٔ پسر و اگر دختر باشد، دیهٔ دختر بدان
اختصاص می‌یابد.

اینک به بررسی این پنج حدیث می‌پردازیم:

روایت اول

این روایت، گرچه از جهت دلالت تمام است و هیچ
خدشه‌ای در آن راه ندارد، ولی از جهت سند، با مشکل
مواجه است؛ زیرا از یک سو، در سند این حدیث، محمد
بن عیسی از یونس نقل روایت می‌کند و محمد بن
الحسن الولید روایات او را - آن‌گاه که به تنهایی ناقل
باشد - مردود شمرده است.^۱ از سوی دیگر، وثاقت
محمد بن عیسی بن عبید محلّ خلاف و تردید است؛
چرا که شیخ طوسی،^۲ سید بن طاووس،^۳ شهید ثانی،^۴

۱. الفهرست، ص ۲۱۶.

۲. رجال الطوسی، ص ۳۹۱ و ص ۴۴۸؛ الفهرست، ص ۲۱۶.

۳. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۶۷.

۴. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۶۷.

محقق^۱ و گروهی دیگر^۲ وی را تضعیف کرده‌اند و نجاشی^۳ او را توثیق کرده است و پس از تعارض جرح و تعدیل، اقوی ترک عمل به این روایت است.

روایت دوم

این روایت، گرچه ظهورش مانند حدیث نخست نیست، زیرا مربوط به دیة جنین است و حکم آن، با الغای خصوصیت، تعمیم می‌یابد، لیکن عرفاً ظهور آن را می‌پذیرد. اما سند آن، مانند روایت نخست، با مشکل مواجه است؛ زیرا در این سند نیز محمد بن عیسی از یونس نقل می‌کند و ایرادهای پیش‌گفته در اینجا نیز می‌آید. علاوه بر آن، احتمال ارسال سند نیز می‌رود؛ زیرا محمد بن عیسی از یونس یا دیگری - که نامش معلوم نشده - نقل روایت کرده است: «محمد بن عیسی، عن یونس او غیره».

روایت سوم

این روایت از دو جهت مشکل دارد؛ جهت اول اینکه سخن امام، پاسخ به سؤالی در باره مورد خاصی است؛

۱. المعبر، ص ۸۱.

۲. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۶۰.

۳. رجال النجاشی، ص ۳۳۳.

یعنی آن‌گاه که زنی حامله، به هنگام وضع حمل، به قتل
 رسد. بنابراین، احتمال دارد قضیه شخصی باشد که در
 خارج اتفاق افتاده و امام حکم آن را بیان فرموده‌اند، و
 هیچ‌گاه نمی‌توان بر اساس قضایای شخصی و جزئی
 استدلال کرد و اگر قضیه شخصی هم نباشد، به مورد
 سؤال اختصاص می‌یابد، و آن را نمی‌توان به همه موارد
 دیه زنان تعمیم داد. جهت دوم، اینکه دیه جنینی که
 خلقتش کامل شده، دیه انسان کامل است و اگر جنینی
 به این حد نرسیده باشد، دیه اش یکصد دینار و کم‌تر
 است. بنابراین، تخییر میان یک برده مرد یا زن و چهل
 دینار در دیه جنین، مخالف فتوای اصحاب بوده، و مورد
 اعراض آنهاست، و با سقوط حجیت این بخش از
 حدیث، قسمت نخست آن نیز از حجیت می‌افتد؛ چرا
 که دو حکم مستقل نیست تا بتوان مدعی تبعیض در
 حجیت شد.

روایت چهارم و پنجم

این دو روایت، از جهت سند و دلالت، مشکلی
 ندارند؛ اما ایراد کلی مخالفت با کتاب و سنت در آنها
 جاری است که در پایان این بررسی‌ها بدان خواهیم
 پرداخت.

دسته دوم، روایات نابرابری دیه زن و مرد با دلالت التزامی

مضمون این روایت‌ها چنین است که اگر مرد آزادی در برابر زن آزاده‌ای قصاص شده و به قتل رسد، باید نیمی از دیه به خانوادهٔ مرد مقتول پرداخت گردد. معنای این سخن چنین است که دیه زن نصف دیه مرد است وگرنه، وجهی برای پرداخت نیمی از دیه وجود نداشت. تعداد این روایت‌ها در کتب معتبر حدیثی به پانزده روایت می‌رسد و از این میان، نزدیک به ده حدیث آن دارای سند معتبر است.

برخی از این روایات عبارت‌اند از:

۱. محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، و عن علی بن ابراهیم، عن أبیه جمیعاً، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام يقول: فی رجل قتل امرأته متعمداً، قال: إن شاء أهلها أن یقتلوه قتلوه ویؤدوا إلى أهلها نصف الدية، وإن شاءوا أخذوا نصف الدية خمسة آلاف درهم؛^۱

عبدالله بن سنان می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام در بارهٔ مردی که همسرش را به عمد

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۸۰، باب ۳۳، ح ۱.

بکشد، فرمود: اگر خانواده زن بخواهند مرد را بکشند، می‌توانند و باید به خانواده مرد نصف دیه را بپردازند، و اگر بخواهند می‌توانند نصف دیه را، یعنی پنج هزار درهم، از خانواده مرد بگیرند [و از کشتن وی صرف نظر نمایند].

۲. وعن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن عبدالله بن مسکان، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: إذا قتلت المرأة رجلاً قتلت به، وإذا قتل الرجل المرأة فإن أرادوا القود أدوا أفضل دية الرجل (علی دیه المرأة) واقادوه بها، وإن لم يفعلوا قبلوا الدية، دية المرأة كاملة، ودية المرأة نصف دية الرجل؛^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: هرگاه زنی مردی را بکشد، در مقابل کشتن وی قصاص می‌گردد و اگر مردی زنی را بکشد، چنانچه بخواهند قصاص کنند، باید نیمی از دیه مرد را [به خانواده‌اش] بپردازند و مرد را قصاص کنند و اگر از کشتن صرف نظر کنند، دیه کامل زن را دریافت کنند و دیه زن نصف دیه مرد است.

۳. وعنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد،

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۸۱، باب ۳۳، ح ۲.

عن الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: في الرجل يقتل المرأة متعمداً فأراد أهل المرأة أن يقتلوه، قال: ذاك لهم إذا أدوا إلى أهله نصف الدية، وإن قبلوا الدية فلهم نصف دية الرجل، وإن قتلت المرأة الرجل، قتلت به، ليس لهم إلا نفسها؛^۱

امام صادق عليه السلام در بارة مردی که زنی را به عمد بکشد، فرمود: اگر خانواده زن بخواهند، می توانند مرد را بکشند و این حق را دارند؛ لیکن نیمی از دیه را باید به خانواده مرد بپردازند، و اگر از کشتن صرف نظر کنند، دیه زن را - که نصف دیه مرد است - بپذیرند، و اگر زنی مردی را بکشد، قصاص می شود و خانواده مرد حقی دیگر ندارند.

هم چنین روایت های ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۹، ۲۰ و ۲۱ از همان باب ۳۳ برای این مطلب دلالت دارند.

استناد به این روایت ها دو اشکال جدی دارد:

۱. این روایت ها در مدلول مطابقی خود حجت نیست؛ چنان که آن را در برابری قصاص زن و مرد به اثبات رساندیم،^۲ و اگر دلیلی در دلالت

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۸۱، باب ۳۳، ح ۳.

۲. ر. ک: فقه و زندگی (۲)، برابری قصاص (زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان)، ص ۳۵-۶۲.

مطابقی خود حجت نباشد، دلالت التزامی آن نیز حجیت ندارد؛ زیرا دلالت التزامی در وجود و حجیت تابع دلالت مطابقی است. به سخن دیگر، وقتی لفظ در دلالت مطابقی و معنای اصلی خود حجت نیست، گویا دلالتی وجود ندارد؛ پس ملزومی نیست تا لازمی داشته باشد. به عبارت سوم، وقتی لفظ در ملزوم - که اصل است - حجیت ندارد، قهراً لازم آن نیز - که فرع است - حجیت نخواهد داشت.

۲. استدلال به روایت‌های لزوم دیه در قتل عمد برای مورد قتل خطایی در صورتی امکان پذیر است که از قتل عمد الغای خصوصیت گردد؛ یعنی گفته شود که میان قتل عمدی و خطایی تفاوتی نیست. اما الغای خصوصیت دشوار است؛ زیرا ممکن است حکم به تنصیف دیه در قتل عمد، به جهت اختیارداری خانواده مقتول میان قصاص و گرفتن دیه باشد، لیکن در قتل خطایی - که قصاص جایز نیست و تنها دیه گرفته می شود - نتوان حکم به تنصیف کرد. به هر حال، تعمیم حکم از این روایت‌ها به مسئله قتل خطایی مشکل جدی دارد.

دسته سوم، روایات نابرابری قصاص اعضای زن و مرد پس از رسیدن به یک سوم

این روایت‌ها دلالت دارند که دیه قطع اعضای زن، برابر با مرد است تا زمانی که به یک سوم دیه نرسد و هرگاه به یک سوم رسید، دیه زن نصف می‌شود. اضافه بر یک سوم، شامل دیه جان هم می‌شود که باید تنصیف گردد.

پنج روایت بر این رأی مشهور دلالت می‌کنند که از این قراراند:

۱. صحیحۃ أبان بن تغلب، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام ما تقول في رجل قطع إصبعاً من أصابع المرأة كم فيها؟ قال: عشرة من الإبل، قلت: قطع اثنتين؟ قال: عشرون، قلت: قطع ثلاثاً؟ قال: ثلاثون، قلت: قطع أربعاً؟ قال: عشرون، قلت: سبحان الله يقطع ثلاثاً فيكون عليه ثلاثون، و يقطع أربعاً فيكون عليه عشرون؟! إن هذا كان يبلغنا و نحن بالعراق فنبهنا ممن قاله و نقول الذي جاء به شيطان، فقال: مهلاً يا أبان! هذا حكم رسول الله صلى الله عليه وآله، إن المرأة تعاقب الرجل إلى ثلث الدية، فإذا بلغت الثلث رجعت إلى النصف، يا أبان! إنك أخذتني

بالبیاس، و السُّنَّةُ إِذَا قِيسَتْ مَحَقَّ الدِّينِ؛^۱
 ابان بن تغلب می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتیم:
 اگر مردی انگشت زنی را قطع کند، دیه آن چقدر
 است؟ فرمود: ده شتر. گفتیم: اگر دو انگشت را
 قطع کند، چطور؟ فرمود: بیست شتر. گفتیم: اگر
 سه انگشت را قطع نماید، چطور؟ فرمود: سی
 شتر. گفتیم: اگر چهار انگشت را قطع نماید
 چطور؟ فرمود: بیست شتر. گفتیم: سبحان الله!
 سه انگشت را قطع می کند، سی شتر و چهار
 انگشت را قطع می کند، بیست شتر؟! در عراق
 این سخن را می شنیدیم، ولی از آن دوری
 می جستیم و می گفتیم حکمی شیطانی است.
 امام صادق علیه السلام فرمود: ساکت شو ای ابان! این
 حکم رسول خداست. دیه زن برابر با مرد است
 تا یک سوم و وقتی بدان پایه رسید، دیه اش
 نصف می گردد. ای ابان، با من از روی قیاس
 سخن گفتم و هرگاه سنت بر پایه قیاس شکل
 گیرد، دین از میان می رود.

۲. مضمرة سماعة، قال: سألته عن جراحة النساء،
 فقال: الرجال والنساء في الدية سواء حتى تبلغ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۳۵۲، باب ۴۴، ح ۱.

الثُّلث، فإذا جازت الثُّلث فإنَّها مثل نصف دية
الرَّجُل؛^۱

سماعه می‌گوید: از ایشان در باره جراحات بر
زنان پرسیدم. فرمود: زنان و مردان در
جراحات‌ها برابرند تا آن‌گاه که به یک سوم دیه
رسد و وقتی از آن گذشت، دیه جراحات بر زنان
به اندازه نصف دیه مرد است.

۳. صحیح جمیل بن درَّاج، قال: سألت أبا
عبدالله عليه السلام عن المرأة بينها وبين الرَّجُل قصاصٌ؟
قال: نعم في الجراحات حتَّى تبلغ الثُّلث سواء،
فإذا بلغت الثُّلث سواء، ارتفع الرَّجُل و سفلت
المرأة؛^۲

جمیل بن دراج می‌گوید: از امام صادق عليه السلام
پرسیدم آیا میان زن و مرد قصاص جاری است؟
فرمود: بلی، در جراحات‌ها قصاص جاری است،
تا به یک سوم رسد. پس از آن، [دیه] مرد بالا
می‌رود و دیه زن کم می‌شود.

۴. خبر أبي بصير، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام
عن الجراحات؟ فقال: جراحة المرأة مثل

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۳۵۲، باب ۴۴، ح ۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۶۴، باب ۱، ح ۳.

جراحة الرّجل حتّى تبلغ ثلث الدّية، فإذا بلغت
ثلث الدّية سواءً أضعفت جراحة الرّجل ضعفين
على جراحة المرأة وسنّ الرّجل وسنّ المرأة
سواءً؛^۱

ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره
جراحات‌ها پرسیدم. فرمود: جراحات بر زن
مانند جراحات بر مرد است تا به اندازه یک سوم
دیه رسد. وقتی بدان جا رسید، دیه جراحات بر
مرد دو برابر دیه جراحات بر زن می شود و [دیه]
دندان زن و مرد برابر است.

۵. صحیح الحلبيّ، عن أبي عبد الله علیه السلام: وإصبع
المرأة بإصبع الرّجل حتّى تبلغ الجراحة ثلث
الدّية، فإذا بلغت ثلث الدّية ضُعفت دية الرّجل
على دية المرأة؛^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: [دیه] انگشت زن برابر با
[دیه] انگشت مرد است تا این که جراحات‌ها به
یک سوم دیه رسد. وقتی بدان پایه رسید، دیه
مرد دو برابر دیه زن می شود.

در بررسی این روایت‌ها از دو نوع ایراد باید یاد کرد؛
یکی ایرادهایی که بر بعضی از این روایات به صورت

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۶۳، باب ۱، ح ۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۶۳، باب ۱، ح ۱.

خاص وارد می‌شوند، و دیگری ایرادهایی که بر مجموع آنها مترتب می‌گردند.

الف. ایرادهای موردی این روایتها

روایت اول: گرچه مشهور روایت ابان را صحیحه می‌دانند، لیکن در متن و سند آن ایرادها و اشکال‌هایی وجود دارد که اعتبار آن را از نظر عقلا خدشه‌دار می‌سازد. اشکال‌های متنی و سندی صحیحه ابان بدین شرح است:

۱. محقق اردبیلی در بارهٔ سند آن می‌گوید: بدان که در روایت ابان، عبدالرحمان بن حجاج قرار گرفته و نسبت به وی تردیدی وجود دارد؛ زیرا شیخ صدوق در مشیخهٔ من لا یحضره الفقیه می‌گوید: «ابوالحسن علیه السلام فرمود: عبدالرحمان بر قلب من سنگینی می‌کند» و برخی وی را به کیسانی‌گری متهم کرده‌اند، که از آن عدول کرده است، البته در باره‌اش "ثقة ثقة" گفته شده است.^۱

۲. ابان بن تغلب از فقیهان برجسته و مورد احترام امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است. امام باقر علیه السلام به وی فرمود:

در مسجد مدینه بنشین و فتوا ده.

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۴، ص ۴۷۰.

امام صادق علیه السلام در هنگام شنیدن خبر فوت او فرمود:
مرگ ابان دلم را به درد آورد.^۱

او فقیه و محدثی بزرگ است که سی هزار حدیث
روایت کرده است و در قرآن، حدیث، فقه و ادبیات
صاحب نظر بوده است.^۲

آیا می توان باور کرد که شخصی با چنین موقعیتی از
دانش و فضل در برابر سخن امامش - که راویان و
محدثان پایین تر از او، با احترام و تعبیر جعلت فداک،
جانم به فدایت سخن می گفتند - بگوید: این سخن در
عراق به ما رسید و ما آن را سخن شیطان می دانستیم؟!
۳. سخن امام در پاسخ به ابان که «اگر سنت باقیاس
سنجیده شود، دین و شریعت از میان خواهد رفت»،
نشان می دهد که ابان از حرمت قیاس و آثار زیانبار آن
بی اطلاع است. ولی آیا می توان در مورد ابان، با آن
منزلت و مقام علمی و فقهی، چنین چیزی را احتمال
داد؟

۴. تعجب ابان از اینکه دیه قطع چهار انگشت
بیست شتر است، با اینکه دیه قطع سه انگشت سی
شتر بود، امری عقلایی و طبیعی است؛ زیرا فحواى
پاسخ های قبلی امام علیه السلام چنین است و اگر این تعجب بر

۱. الفهرست، ص ۵۷؛ خلاصه الاقوال، ص ۲۱.

۲. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴.

پایه فحوای سخن متکلم باشد، چگونه از سوی امام مورد اعتراض قرار می‌گیرد و متهم به قیاس می‌شود؟ چرا که فحوای ادله شرعی در فقه، ستون استنباط و استدلال و سنگ آسیای اجتهاد و فقهت به شمار می‌رود، و فحوای دلیل، همان الغای خصوصیت و تنقیح مناط است که عرف آن را از مناسبت حکم و موضوع و جهات دیگر به دست می‌آورد و در حقیقت، تمسک به فحوا تمسک به دلیل لفظی است.

۵. گذشته از همه اینها پاسخ مطرح شده در حدیث، با پرسش و تعجب ابان سازگاری ندارد؛ زیرا ابان از این‌گونه تشریح در مقام ثبوت تعجب می‌کند و امام پاسخ این پرسش را، طبق نقل حدیث، نمی‌دهد، و گرنه ابان در حجیت سخنی که از امام علیه السلام صادر شود، تردیدی ندارد. به سخن دیگر، روش قرآن کریم و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اقناع مخاطبان، بویژه شخصیت‌های علمی و فقیهان است. قرآن کریم با آن که خود بیان است:

«هذا بیان للناس»؛^۱ این [قرآن] برای مردم بیانی است، به پیامبر دستور می‌دهد که همین بیان را برای مردم تبیین کند:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛^۲ و

۱. آل عمران، آیه ۱۳۸.

۲. نحل، آیه ۴۴.

این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است، توضیح دهی.
 بیان علل احکام در روایات اهل بیت بدان حد است که شیخ صدوق علل الشرایع را تألیف می‌کند.
 حال، آیا می‌توان گفت در جایی که پرسشی جدی در ذهن فقیهی چون ابان شکل گرفته امام به جوابی اسکاتی قناعت ورزد؟!!

۶. از سوی دیگر، این مضمون در روایات اهل سنت، در گفتگوی ربیعہ با سعید بن مسیب، از فقیهان عامه منقول است^۱ و اگر چنین باشد، ممکن است روایت ابان نیز از ناحیه امام به صورت تقیّه صادر شده باشد. از این گونه موارد در اخبار و احادیث معصومان علیهم‌السلام بسیار است. مرحوم کلینی روایت می‌کند:

عن موسى بن أشيم قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسأله رجل عن آية من كتاب الله - عز وجل - فأخبره بها، ثم دخل عليه داخل فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبر [به] الأول، فدخلني من ذلك ما شاء الله حتى كأن قلبي يشرح بالسكاكين فقلت في نفسي: تركت أبا قتادة بالشام لا يخطئ في الواو وشبهه، و جئت إلى هذا

۱. السنن الكبرى، ج ۸، ص ۹۶.

يخطئ هذا الخطأ كله، فبيننا أنا كذلك إذ دخل عليه آخر فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبرني وأخبر صاحبي، فسكنت نفسي فعلمت أن ذلك منه تقيّة، قال: ثم التفت إليّ فقال لي: يا ابن أشيم! إن الله - عز وجل - فوّض إلى سليمان بن داود فقال: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱، وفوّض إلى نبيّه ﷺ فقال: «وَمَا آتَيْنَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۲، فما فوّض إلى رسول الله ﷺ فقد فوّضه إلينا؛^۳

موسی بن اشیم می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم، مردی در باره یک آیه از کتاب خدا پرسش کرد. امام به وی جواب داد. مردی دیگر آمد و از همان آیه سؤال کرد، امام پاسخی دیگر به وی داد. از این دوگانگی جوابها بسیار ناراحت شدم؛ گویا قلبم با کارد قطعه قطعه می شد. با خود گفتم: ابو قتاده را در شام رها کردم که در یک واو خطا نمی کرد و اینک نزد کسی آمدم که چنین خطاهای فاحشی دارد. در همین

۱. ص، آیه ۳۹.

۲. حشر، آیه ۷.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۲.

احوالات درونی بودم که مردی دیگر آمد و از همان آیه سؤال کرد و امام پاسخی غیر از دو پاسخ قبلی به وی داد. دلم آرام گرفت و دانستم که پاسخ از روی تقیّه بوده است. آن‌گاه امام صادق علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای پسر اشیم، خداوند کارها را به سلیمان بن داود واگذار کرد و در باره‌اش فرمود: «این بخشش ماست، [آن را بی‌شمار] ببخش یا نگاه دار». و نیز کارها را به پیامبر واگذار کرد و در باره‌اش فرمود: «آنچه را رسول به شما داد، آن را بپذیرید و از آنچه شما را باز داشت، باز ایستید»، و خداوند آنچه را به پیامبرش تفویض کرد، به ما نیز تفویض کرده است.

خلاصه اینکه روایت اَبان با وجود ایرادها و خلل‌هایی که در متن آن دیده می‌شود، حجیت عقلایی ندارد و نمی‌تواند مستند فتوا قرار گیرد:

روایت دوم: این روایت از جهت سند و دلالت چند اشکال دارد:

اولاً. مضمومه است؛

ثانیاً. حسن، در سند این حدیث، شناخته شده نیست؛^۱

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۴، ص ۴۶۹.

ثالثاً. برخی عثمان بن عیسی را که در این سند واقع شده تضعیف کرده و نزد برخی مجهول است؛^۱ رابعاً. متن این روایت نیز دارای اشکال است؛ زیرا نخست، پایان برابری دیه را رسیدن به یک سوم معرفی کرده و سپس غایت و پایان را گذر از یک سوم می‌داند: حتی تبلغ الثلث، [دیه جراحات زن و مرد برابر است تا به یک سوم رسد] فاذا جازت الثلث [و وقتی از آن گذشت ...] با اینکه باید چنین باشد: فاذا بلغ الثلث؛ وقتی به یک سوم رسید؛ کما اینکه در روایت‌های دیگر چنین است.

روایت سوم، چهارم و پنجم: این سه روایت به دیه در موارد عمد و قصاص اختصاص دارند و شامل دیه خطایی نمی‌شوند، و نمی‌توان از موارد عمد و قصاص به موارد خطا، تعدی کرد و الغای خصوصیت نمود؛ چون حق قصاص در عمد وجود دارد و ممکن است کاستی دیه به خاطر داشتن حق قصاص باشد.

ب. ایرادهای عمومی این روایت‌ها

علاوه بر ایرادهای خاص بر این دسته از احادیث، ایرادهایی نیز بر مجموع آنها وارد می‌شود:

۱. ظاهر این اخبار اختصاص حکم به دیه اعضاست،

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۲۹-۱۳۲.

بلکه می‌توان گفت در این دلالت، مانند نص است و از این جهت، تعمیم آن به دیه جان - که از اهمیت بالایی در کتاب و سنت و جوامع بشری و عقل و خرد برخوردار است - قابل قبول نیست.

۲. این روایت‌ها در مورد دیه عضو نیز از آن جهت که با کتاب و سنت مخالفاند، حجیت ندارند.^۱ پس چگونه می‌توان حکم آنها را به دیه جان تعمیم داد؟ جالب است دانسته شود که محقق اردبیلی در ذیل این بحث می‌نویسد:

این رأی مشهور است، لیکن خلاف قواعد عقلی و نقلی است.

آن‌گاه می‌گوید:

دو روایت بر این نظر دلالت دارند؛ یکی صحیحه ابان و دیگری مضمرة سماعه، و در دلالت و سند هر دو خدشه وارد می‌کند.^۲

۱. ر. ک: فقه و زندگی (۲) برابری قصاص (زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان)، ص ۶۶ - ۷۷.

۲. برای آگاهی بیشتر، ر. ک: مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۴، ص ۴۶۷ - ۴۷۴.

نقد و بررسی کلی

سه دسته روایت - که مورد استناد رأی مشهور فقیهان قرار داشت - به اجمال گزارش شد. در ضمن نقل آن روایت‌ها پاره‌ای از ایرادها و اشکال‌ها را نیز بر شمردیم، آنچه در انتهای این بحث، بدان می‌پردازیم، توضیح ایراد اصلی این قبیل روایات - صرف نظر از اشکال‌های ذکر شده - است.

ایراد اصلی این دسته از روایات، مخالفت آنها با کتاب و سنت است. آیات و روایات بسیاری بر نفی ظلم و ستم از خداوند دلالت دارند؛ چنان‌که آیات و روایات بسیاری در برابری زن و مرد در هویت انسانی گواهی می‌دهند. کنار هم نهادن این دو دسته از آیات و روایات اقتضا دارد که در پرداخت خون‌بهای زن و مرد تفاوتی نباشد. اگر زن و مرد در حقیقت انسانی، استعداد و توانمندی‌ها یکسان‌اند، نمی‌توان در پرداخت

خون بهای آنان تفاوتی قابل شد. بدین جهت، در تکلیف آزاد کردن برده، به تصریح قرآن، تفاوتی وجود ندارد و آنچه به عنوان فلسفه و حکمت در برخی از پژوهش‌ها مورد اشاره قرار گرفته و به جایگاه متفاوت اقتصادی زن و مرد بر می‌گردد، چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، در نصوص دینی و روایات مذکور نیست؛ گذشته از آنکه در جوامع مختلف نیز کارکرد اقتصادی زن و مرد یکسان نیست. به علاوه، از قایلان به این فلسفه باید پرسید که چرا این تفاوت در بارهٔ پسران و دختران خردسال، پیرمردها و پیرزن‌ها، جنین پسر و جنین دختر، از کار افتادگان و کسانی که از لحاظ اقتصادی سودآوری بالایی ندارند، اجرا می‌شود؛ با آنکه آنها کارکرد اقتصادی نامتعادل ندارند؟

در اینجا برخی از آیات و روایات یاد شده، آورده می‌شود:

آیات بسیاری دلالت دارند که سخن و احکام خداوند بر پایهٔ عدالت و حقیقت است و او به بندگان، ظلم و ستم روا نمی‌دارد؛ نه در عرصهٔ تکوین و نه در عرصهٔ تشریح؛ مانند:

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا...»^۱

۱. انعام، آیهٔ ۱۱۵.

و سخن پروردگارت به راستی و داد، سرانجام گرفته است.

«... إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ...»^۱؛

حکم و دستور به دست خداست، که حق را بیان می‌کند.

«... وَمَا رُؤُكَ بِظُلْمٍ لِّلْعَبِيدِ»^۲؛

خداوند هرگز نسبت به بندگان خود بیدادگر نیست.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ الْنَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ الْنَّاسَ أَنفُسَهُمْ

يَظْلِمُونَ»^۳؛

خداوند به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند، لیکن مردم، خود بر خویشان ستم می‌کنند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ...»^۴؛

در حقیقت، خداوند به اندازه ذره‌ای ستم نمی‌کند.

«... وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ»^۵؛

و خداوند بر بندگان [خود] ستم نمی‌خواهد.

۱. انعام، آیه ۵۷.

۲. فصلت، آیه ۴۶؛ آل عمران، آیه ۱۸۲؛ انفال، آیه ۵۱؛ حج، آیه ۱۰؛ ق، آیه ۲۹.

۳. یونس، آیه ۴۴.

۴. نساء، آیه ۴۰.

۵. غافر، آیه ۳۱.

«... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»^۱

و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد.
این آیات، ظلم و ستم را از خداوند متعال
نفی می‌کنند و ساحت او را از آن منزّه می‌دانند. از سوی
دیگر، به نظر انسان‌ها، تفاوت‌گذاردن میان دیه زن و
مرد، ظلم بوده، از عدالت و حقیقت به دور است؛ زیرا
زنان با مردان، در هویت انسانی، حقوق اجتماعی و
اقتصادی برابرند، و عقل بر این برابری گواهی می‌دهد و
کتاب و سنت نیز آن را تأیید می‌نمایند.
خداوند، خود در کتابش در باره برابری زن و مرد
فرموده است:

«يَتَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا
وَنِسَاءً...»^۲

ای مردم، از پروردگارتان - که شما را از «نفس
واحدی» آفرید و جفتش را نیز از همان حقیقت
آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده
کرد - پروا دارید.
در این آیه، تقوا و پروا پیشگی نسبت به رب و مدبر و

۱. آل عمران، آیه ۵۷ و ۱۴۰.

۲. نساء، آیه ۱.

مربی انسان هاست؛ برخلاف آیات دیگر که تقوا به صورت مطلق آمده است، مانند: «اتَّقُوا»^۱.

به نظر می‌رسد که این نسبت و اضافه در صدد القای این مطلب است که انسان‌ها در حقیقت انسانی یکسان‌اند و میان زن و مرد، بزرگ و کوچک و نیرومند و ناتوان، تفاوتی نیست. آن‌گاه فرمان می‌دهد که: ای انسان‌ها، پروا پیشه کنید و در حق یکدیگر ستم روا مدارید. مرد بر زن، بزرگ نسبت به کوچک، نیرومند نسبت به ناتوان، و مولا نسبت به برده ستم نکند. دامنه این پرواپیشگی نیز گسترده است و تمامی زمینه‌های اقتصاد، سیاست، قانون و... را شامل می‌گردد.

پس انسان‌ها، به دلالت این آیه، مأمورند تا از آنچه در نظر عرف و عقلا ستم محسوب می‌شود، پرهیز کنند و خداوند سزاوارتر است که خود چنین نکند. از این رو، دلالت این آیه بر تساوی انسان‌ها و نفی نابرابری در احکام و قوانین نسبت به آنها تردیدناپذیر است. آیات دیگری نیز بر این تساوی و برابری دلالت دارند؛ مانند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ

۱. بقره، آیه ۱۰۳ و ۱۲۳ و....

اللَّهُ أَتَقْبَلُكُمْ...»^۱

ای مردم، ما شما را از مرد و زن آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

«... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خُلُقَاءَ آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ

الْخَالِقِينَ»^۲

آن‌گاه [جنین را] در آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

روایت‌هایی که پیش از این در صفحه ۲۲ تا ۲۴ آوردیم نیز بر این تساوی و برابری دلالت دارند.

دوم. اجماع

دومین دلیل فقیهان، در نابرابری دیه، اجماع و اتفاق آرای فقیهان، بلکه مسلمانان است و این اتفاق و اجماع می‌تواند کاشف از صدور این رأی از پیشوایان دینی باشد.

۱. حجرات، آیه ۱۳.

۲. مؤمنون، آیه ۱۴.

پیش از این، سخن دو فقیه برجسته در بارهٔ اجماع نقل شد.^۱

با این همه، استناد به اجماع با دو ایراد جدی مواجه است:

۱. از عبارت برخی از فقیهان مانند محقق اردبیلی بر می آید که در تحقق اجماع تردید دارند. محقق اردبیلی در دو جا از کتاب خود، در مقام استدلال بر مسئله، چنین تعبیر می کند: «فکأنه اجماع»، «کأنّ دلیله الاجماع»؛^۲ گویا این مسئله اجماعی است. این تعبیر نشان می دهد که وی در این اجماع تردید جدی دارد. از این رو، نمی توان به چنین اجماعی استناد کرد.

۲. با وجود روایت های متعددی که پیش از این نقل شد، این اجماع مدرکی است و دلیل مستقل به شمار نمی رود. اجماع در صورتی دلیل و مدرک است که مستند قرآنی و روایی در مسئله در دست نباشد و این اجماع، با وجود روایت های یاد شده، متأثر از آن روایات است و از آن رو که آن روایات با قرآن و قواعد کلی دینی ناسازگاری دارند و از دایرهٔ استناد

۱. ر.ک: ص ۳۶-۳۷.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۴، ص ۳۱۳ و ۳۲۲.

و استدلال خارج می‌شوند، اجماع نیز، به تبع، چنین خواهد بود.

سوم. وجوه استحسانی


برخی می‌گویند تفاوت دیه به دلیل کارکرد متفاوت اقتصادی زن و مرد است، زیرا دیه مربوط به جنبهٔ بدنی است و چون بدن مرد در خصوص انجام کارهای فیزیکی قوی‌تر از زن است، مردها بیشتر از زن‌ها بازدهی کاری دارند و از این رو دیهٔ آنها نیز بیشتر است. این سخن و توجیه ناتمام است، زیرا:

اولاً. این توجیه، یک استحسان است و در نصوص دینی، بدان هیچ اشاره‌ای نشده است.

ثانیاً. تفاوت کارکرد اقتصادی زن و مرد، امری متغیر است و در جوامع مختلف و فرهنگ‌های گوناگون، شکلی ثابت ندارد. امروزه دیده می‌شود که نظام اقتصادی خانواده شکل دیگری به خود گرفته است. در برخی جوامع، زن‌ها بسیار بیشتر از مردها یا برابر با آنها در اقتصاد خانواده سهم دارند، مگر در ایران در مناطق روستایی و کشاورزی و نیز منطقهٔ شمال و شالیزارها چنین نیست؟

نتیجه


خلاصه سخن آنکه قرآن کریم بر لزوم پرداخت اصل دیه دلالت دارد و تفاوتی میان زن و مرد نگذاشته است. روایاتی که بر تشریح دیه در آیین اسلام دلالت می‌کنند، همانند قرآن، تبعیضی میان زنان و مردان نمی‌گذارند. اصول و قواعد کلی اسلامی نیز برابری دیه زن و مرد را اقتضا دارند. بر این پایه، روایت‌هایی که مخالف این ادله و قراین و شواهد باشند، نمی‌توانند مستند رأی فقهی قرار گیرند.



فصل سوم

نقد و بررسی

دیدگاه نابرابری دینیه مسلمان و غیرمسلمان



سفید

مشهور فقیهان بر این باورند که دیه غیر مسلمان کم‌تر از دیه مسلمان است، از این میان، فقیهان شیعی اندازه آن را هشتصد درهم می‌دانند و برخی از فقیهان اهل سنت دیه آنان را نصف دیه مسلمان و برخی دیگر ثلث دیه مسلمان دانسته‌اند و برخی نیز دیه ذمی غیر مجوسی را مساوی با مسلمان دانسته و برخی دیگر قایل به تفصیل در دیه معاهد‌گردیده‌اند، که اگر قتل عمد باشد، دیه مسلمان و اگر خطا باشد نصف دیه مسلمان.^۱

صاحب کتاب مفتاح الکرامه می‌نویسد:

دیه ذمی آ‌زاده هشتصد درهم است و نویسندگان کتاب‌های الانتصار، الخلاف، الغنیه، و کنز‌العرفان دع‌وای اجماع کرده‌اند و در کشف اللثام دع‌وای شهرت روایی و فتوایی شده است و شهید در روضه آن را اشهر از

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۳۷۰-۳۷۲.

نظر روایت و فتوا می‌داند و صاحب کتاب
المقتصر آن را مشهور در عمل اصحاب دانسته
است و نویسندگان کتاب‌های النافع، كشف
الرموز، المهذب البارع، التنقيح، و ملاذالاخيار
آن را مشهور گفته‌اند و در ریاض المسائل آمده
که این رأی را عموم اصحاب ما باور دارند به جز
افراد نادر.^۱

مستند رأی مشهور

مهم‌ترین مستند رأی مشهور، روایاتی است که بر
این رأی دلالت دارد. صاحب مفتاح الكرامة آن را هفت
حدیث دانسته^۲ ولی تحقیق آن است که تعداد این
روایات‌ها به هشت می‌رسد. تفصیل این روایات‌ها چنین
است.

۱. و عن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی،
عن یونس، عن ابن مسکان، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:
دية اليهودی والنصرانی والمجوسی ثمانمائة
درهم.

ورواه الشيخ بإسناده عن علی بن ابراهیم، عن ابيه،

۱. مفتاح الكرامة، ج ۲۱، ص ۱۷۶.

۲. مفتاح الكرامة، ج ۲۱، ص ۱۷۶.

عن محمد بن عیسی، والذی قبله یاسناده عن أبی
علی الأشعری مثله.^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید: دیه یهودی و مسیحی
وزر تشتی هشتصد درهم است.

۲. وعنه، عن أبی ایوب، وابن بکیر جمیعاً، عن
لیث المرادی، قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام عن دية
النصرانی والیهودی والمجوسی، فقال: دیتهم
جمیعاً سواء، ثمانمئة درهم.

ورواه الشیخ یاسناده عن ابن محبوب، وكذا
الحدیثان قبله.^۲

لیث مرادی می گوید از امام صادق در باره دیه
مسیحی و یهودی و زرتشتی پرسیدم؟ فرمود:
دیه آنان برابر است و آن هشتصد درهم است.

۳. عبدالله بن جعفر فی (قرب الاسناد) عن عبدالله
بن الحسن، عن علی بن جعفر، عن أخیه، قال:
سألته عن دية الیهودی والنصرانی والمجوسی،
کم هی؟ سواء؟ قال: ثمانمئة ثمانمئة کل رجل
منهم.^۳

علی بن جعفر می گوید از امام کاظم در باره دیه

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۱۷، باب ۱۳، ح ۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۱۸، باب ۱۳، ح ۵.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۱۸، باب ۱۳، ح ۶.

یهودی، مسیحی و زرتشتی پرسیدم؟ آیا دینه آنان برابر است؟ فرمود: هر مردی از آنان دیه‌اش هشتصد درهم است.

۴. محمد بن الحسن باسناده عن ابن أبي عمير، عن سماعة بن مهران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: بعث النبي صلى الله عليه وآله خالد بن الوليد إلى البحرين، فأصاب بها دماء قوم من اليهود والنصارى والمجوس، فكتب إلى النبي صلى الله عليه وآله: إني أصبت دماء قوم من اليهود والنصارى فوديتهم ثمانمائة درهم ثمانمائة، وأصبت دماء قوم من المجوس، ولم تكن عهدت إلي فيهم عهداً، فكتب إليه رسول الله صلى الله عليه وآله: إن ديتهم مثل دية اليهود والنصارى، وقال: إنهم أهل الكتاب؛^۱

امام صادق عليه السلام می فرماید: پیامبر خالد بن ولید را به سمت بحرین فرستاد و در آنجا خون گروهی از یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان را بر زمین ریخت. آن گاه به پیامبر نامه نوشت که گروهی از یهودیان و مسیحیان را کشتم و به آنان هشتصد درهم دیه دادم، و نسبت به زرتشتی‌ها از طرف شما عهد و دستوری نداشتم. پیامبر در جواب

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۱۸، باب ۱۳، ح ۷.

نوشت که دیه آنان مانند دیه یهود و مسیحیان است آنان اهل کتاب به شمار می‌روند.

۵. وباسناده عن إسماعيل بن مهران، عن درست، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن دية اليهود والنصارى والمجوس، قال: هم سواء ثمانمائة درهم، قلت: إن اخذوا في بلاد المسلمين وهم يعملون الفاحشة أيقام عليهم الحد؟ قال: نعم، يحكم فيهم بأحكام المسلمين.

ورواه الصدوق باسناده عن ابن مسكان، والذي قبله باسناده عن ابن أبي عمير مثله؛^۱

ابوبصیر گوید: از امام صادق عليه السلام در باره دیه یهودی و مسیحیان و زرتشتی‌ها پرسیدم؟ فرمود: دیه آنان برابر است یعنی هشتصد درهم. گفتم: اگر آنان را در شهرهای مسلمان نشین در حال ارتکاب کارهای ناشایست دستگیر کنند آیا حد بر آنان جاری می‌شود؟ فرمود: بلی احکام مسلمانان بر آنان اجرا می‌گردد.

۶. وباسناده عن صفوان، عن ابن مسكان، عن ليث

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۱۹، باب ۱۳، ح ۸.

المرادي، وعبدالاعلی بن أعین جميعاً، عن أبي
عبدالله عليه السلام قال: دية اليهودي والنصراني ثمانمائة
درهم؛^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: دية يهودی و مسیحی
هشتصد درهم است.

۷. محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن أحمد
بن يحيى، عن عبدالرحمن ابن حماد، عن
عبدالرحمن بن عبدالحميد، عن بعض موالیه،
قال: قال لي أبو الحسن عليه السلام: دية ولد الزنا دية
اليهودي ثمانمائة درهم؛^۲

عبدالرحمن بن عبدالحميد از برخی بردگانش
نقل می کند که ابوالحسن فرمود: دية زنازاده
مانند دية يهودی هشتصد درهم است.

۸. وعنه، عن محمد بن الحسين، عن جعفر
بن بشير، عن بعض رجاله قال: سألت أبا
عبدالله عليه السلام، عن دية ولد الزنا، قال: ثمانمائة
درهم مثل دية اليهودي والنصراني
والمجوسي ورواه الصدوق باسناده عن جعفر بن
بشير مثله؛^۳

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۱۹، ح ۱۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۲۲، باب ۱۵، ح ۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۲۲، باب ۱۵، ح ۲.

جعفر بن بشیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره دیه زنازاده پرسیدم فرمود: هشتصد درهم مانند دیه یهودی، مسیحی و زرتشتی می‌باشد.

نقد و بررسی روایت‌های هشت‌گانه

دلالت این روایت‌های هشت‌گانه بر رأی مشهور روشن است و جای تردید ندارد، چنان‌که، احادیث معتبری نیز در میان آنها دیده می‌شود.^۱ از این رو اگر تنها به این روایت‌ها نظر شود رأی مشهور قابل دفاع است، لیکن در مقابل اینها روایت‌های دیگری با مضامین متفاوت و اسناد معتبر وجود دارد که استدلال به روایت‌های هشت‌گانه را مخدوش می‌سازد. گذشته از آنکه اصول و قواعد اسلامی و ادله تشریح دیه نیز خلاف آن را اقتضا می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت این روایت‌ها با دو مشکل اساسی مواجه است. یکی تعارض با روایت‌های خاص و دیگری تعارض با اصول و قواعد کلی اسلامی و ادله تشریح دیه. اینک به شرح این اشکال می‌پردازیم:

در مقابل این روایت‌های هشت‌گانه چهار طایفه

۱. حدیث دوم و ششم صحیح و حدیث چهارم موثق است و سند سایر روایت‌ها دارای اشکال است.

دیگر از احادیث وجود دارد که دارای مضمونی متفاوت‌اند، بدین شرح:

۱. دسته‌ای دلالت دارد دیهٔ ذمی هشتصد درهم است.

۲. دسته‌ای دلالت دارد دیهٔ اهل کتاب چهارهزار درهم است.

۳. دسته‌ای دلالت دارد دیهٔ یهودی، مسیحی و زرتشتی برابر دیهٔ مسلمان است.

۴. دسته‌ای دلالت دارد دیهٔ ذمی برابر با دیهٔ مسلمان است.

تفصیل این چهار طایفه از روایات چنین است:

طایفهٔ اول: دیهٔ ذمی هشتصد درهم

سه روایت بر این مضمون دلالت می‌کند.

۱. وعنه، عن أبيه، و عن محمد بن يحيى، عن

أحمد بن محمد جميعاً، عن ابن محبوب، عن ابن

رئاب، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السلام - في

حديث - قال: دية الذمي ثمانمائة درهم؛^۱

امام باقر عليه السلام در حدیثی فرمود: دیهٔ اهل ذمه

هشتصد درهم است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۱۷، باب ۱۳، ح ۳.

۲. وباسناده عن عثمان بن عیسی، عن سماعة، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كم دية الذمي قال: ثمانمائة درهم؛^۱

سماعه می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم دیه ذمی چقدر است؟ فرمود هشتصد درهم.

۳. وباسناده عن محمد بن الحسن الصفار، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الرحمن بن حماد، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن جعفر عليه السلام قال: قال: دية ولد الزنا دية الذمي ثمانمائة درهم؛^۲

امام باقر عليه السلام می فرماید: دیه زنازاده، دیه اهل ذمه است که هشتصد درهم می باشد.

طایفه دوم: دیه اهل کتاب چهارهزار درهم

دو روایت نیز بر این مضمون دلالت می کند.

۱. محمد بن علي بن الحسين، قال: روي أن دية اليهودي والنصراني والمجوسي أربعة آلاف درهم، أربعة آلاف درهم، لأنهم أهل الكتاب؛^۳ روایت شده است که دیه یهودی، مسیحی و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۱۹، باب ۱۳، ح ۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۲۳، باب ۱۵، ح ۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۲۰، باب ۱۳، ح ۱۲.

زرتشتی چهارهزار درهم است، زیرا آنان اهل کتاب به شمار می‌روند.

۲. وباسناده عن محمد بن خالد، عن القاسم بن محمد، عن علي، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: دية اليهودي والنصراني أربعة آلاف درهم، ودية المجوسي ثمانمائة درهم؛^۱ امام صادق عليه السلام فرمود: دية يهودی و مسیحی چهارهزار درهم است، و دية زرتشتی هشتصد درهم.

طایفه سوم: دية يهودی، مسیحی و زرتشتی برابر با دية مسلمان

یک حدیث بر این مضمون دلالت دارد.
وباسناده عن إسماعيل بن مهران، عن ابن المغيرة، عن منصور، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: دية اليهودي والنصراني والمجوسي دية المسلم، ورواه الصدوق باسناده عن عبد الله بن المغيرة مثله؛^۲ امام صادق عليه السلام فرمود: دية يهودی و مسیحی و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۲۲، باب ۱۴، ح ۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۲۱، باب ۱۴، ح ۲.

زرتشتی همان دیه مسلمان است.

طایفه چهارم: دیه ذمی برابر با دیه مسلمان

دو حدیث نیز بر این مضمون دلالت می‌کند.

۱. وباسنده عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن أبان، عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من أعطاه رسول الله صلى الله عليه وآله ذمة فديته كاملة، قال زرارة: فهو لاء؟ قال أبو عبد الله عليه السلام: وهو لاء من أعطاهم ذمة؟^۱

امام صادق عليه السلام می‌فرماید: هر که را پیامبر در ذمه خویش قرار داده، دیه‌اش کامل است. زرارہ می‌گوید: پرسیدم: کافران امروز چطور؟ امام صادق فرمود: چه کسی به اینان ذمه عطا نموده؟

۲. محمد بن الحسن باسناده عن ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن سماعة، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مسلم قتل ذمياً؟ فقال: هذا شيء شديد لا يحتمله الناس فليعط أهله دية المسلم حتى ينكل عن قتل أهل السواد، وعن قتل الذمي، ثم قال: لو أن مسلماً غضب على ذمي فأراد أن يقتله ويأخذ أرضه ويؤدي إلى أهله ثمانمائة درهم إذاً يكسر

۱. وسائل الشيعة، ج ۲۹، ص ۲۲۲، باب ۱۴، ح ۳.

القتل في الذميين: ۱

سماعه می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره کشتن ذمی توسط مسلمان پرسیدم فرمود: این امر دشوار است و مردم تحمل حکم آن را ندارند. باید دیه مسلمان به خانواده ذمی پرداخت شود تا از کشتن اهل عراق و نیز اهل ذمه دست بردارد سپس فرمود: اگر بنا باشد هر مسلمانی که بر اهل ذمه خشمگین گردد، او را بکشد و زمین او را بستاند و به خانواده‌اش هشتصد درهم بپردازد، کشتار اهل ذمه فراوان شود.

جمع میان روایات

تعارض و ناسازگاری این چهار طایفه از روایات با یکدیگر و با احادیث هشت گانه نخست روشن است فقیهان و محدثان راههایی را برای خروج از تعارض پی گرفته‌اند. شیخ صدوق اهل کتاب را به سه دسته تقسیم کرده و برای هر یک دیه‌ای معتقد است. دیه آنان که از سوی پیامبر و امام مورد عهد و پیمان واقع شده‌اند و بر شرایط عهد و پیمان وفادارند برابر با دیه مسلمانان است، و دیه آنان که شرایط عام جامعه اسلامی را پذیرفته‌اند

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۲۱، باب ۱۴، ح ۱.

چهارهزار درهم است و همین گروه اگر از شرایط ذمه، تخلف ورزندی‌های برابر با هشتصد درهم دارند.^۱

مشهور فقیهان روایت‌های هشت‌گانه را مقدم داشته و سایر روایات را حمل بر تقیه کرده‌اند، چرا که با آرای اهل سنت موافقت دارد.^۲

به نظر می‌رسد این وجوه جمع، شاهد و دلیل قابل قبول ندارد و جمع عرفی به شمار نمی‌رود. چرا که تفسیر صدوق به حمل روایت‌ها بر اقسام کفار، گرچه نسبت به جمع طایفه‌ای که دیه آنان را دیه مسلمان می‌داند و طایفه‌ای که دیه آنها را هشتصد درهم و یا چهارهزار درهم می‌داند، جمعی نیکو و موافق با قواعد جمع بین مطلق و مقید می‌باشد. همان طور که تفصیله در مباحث آینده بیان می‌گردد. لیکن جمع بین دو دسته روایات هشتصد درهم و چهارهزار درهم، نوعی استحسان است و مستند عرفی و از درون روایات بر آن در دست نیست. چنان که سخن مشهور در حمل این روایت‌ها بر تقیه به جهت موافقت با اهل سنت و اخذ به روایات هشتصد درهم به خاطر مخالفتش با فتاوی عامه نیز مستند نمی‌باشد، زیرا طایفه چهارم که دیه ذمی را به صورت مطلق، [چه یهودی و مسیحی و

۱. مفتاح الکرامه، ج ۲۱، ص ۱۷۷-۱۷۸.

۲. مفتاح الکرامه، ج ۲۱، ص ۱۷۶.

زرتشتی و چه قتل عمد و چه قتل خطا، مساوی با مسلمان می‌داند، نیز مخالف با عامه است، به خاطر آنکه در اقوال آنان چنین اطلاقی وجود ندارد و در اقوال آنان تفصیل بین خطا و عمد و یا تفصیل بین یهودی و مسیحی و زرتشتی، وجود دارد، هم چنان که به آرای اهل سنت در آغاز این فصل اشاره شد.

به نظر ما ابتدا می‌بایست از چهار دسته اخیر رفع تعارض شود و حکم آنها از این جهت، روشن گردد و سپس از آنها و دسته اول رفع تعارض شود.

رفع تعارض از چهار دسته اخیر در این است که صحیحۀ زراه که بر برابری دیۀ ذمی با دیۀ مسلمان دلالت می‌کرد، با بقیۀ روایات تعارضی ندارد، چون این صحیحۀ مانند نص است که دیۀ ذمی بالفعل با دیۀ مسلمان برابر است. از این رو، با دو روایتی که دیۀ ذمی را هشتصد درهم می‌داند تعارض ندارد، چون در آن دو روایت در کلمۀ ذمی دو احتمال وجود دارد: یکی ذمی بالفعل و دیگری ذمی بالقوه و با وجود این احتمال نمی‌توان ذمی را در آن دو روایت به ذمی بالفعل حمل کرد تا تعارض صورت گیرد، و اگر هم گفته شود که ذمی در آن دو روایت ظهور در ذمی بالفعل دارد، باز هم ظهور صحیحۀ، اقوی و مانند نص است و بر آن دو روایت

مقدم می‌شود، و این یک جمع عرفی مسلم نزد فقهاست، پس تعارضی وجود ندارد.

و اما دو روایتی که اهل کتاب و عنوان یهودی و نصرانی در آن وجود داشت و دیه آنان را چهارهزار درهم می‌دانست به حکم حمل مطلق بر مقید، آن دو روایت حمل می‌شود بر جایی که اهل ذمه نباشند، چون اهل کتاب اعم از ذمی بالفعل است، اگر نگوییم که صحیحۀ زرارۀ لسانش، لسان حکومت است و تقدم دلیل حاکم بر دلیل محکوم جای بحث نمی‌باشد.

و اما روایتی که دیه یهودی، زرتشتی و مسیحی را دیه مسلمان دانسته نیز با همین وجه جواب داده می‌شود که منظور از آنها، به حکم اطلاق و تقیید، اهل ذمه از یهود، مسیحی و زرتشتی می‌باشد، بنابراین، صحیحۀ زرارۀ که دیه ذمی را برابر با دیه مسلمان می‌داند، با سه دسته دیگر تعارضی ندارد.

هم چنین صحیحۀ زرارۀ با روایات هشت‌گانه که دیه یهودی، مسیحی و زرتشتی را هشتصد درهم می‌دانست قابل جمع است، چون در آن روایات یهودی، مسیحی و زرتشتی به عنوان اولی خود یعنی یهودی به ما هو یهودی و ... آن حکم را داشت، لیکن صحیحۀ زرارۀ دیه آنها را به عنوان موتمن و کسانی که رسول الله ذمه

به آنها عطا نموده، تعیین نموده است، و نتیجتاً آن روایات مطلقه بر صحیحۀ زراره که قید ذمه دارد حمل می‌شود و یا صحیحه بر آنها حاکم می‌باشد.

از آنچه بیان شد نتیجه می‌گیریم که تعارضی بین صحیحۀ زراره و بقیۀ روایات باب وجود ندارد، زیرا صحیحه بر آنها مقدم است، در نتیجه هر کسی که دارای ذمه بالفعل باشد، دیه‌اش مساوی با مسلمانان است.

حال به حکم الغای خصوصیت و تنقیح مناط، همه کسانی که موتمن یا معاهد با مسلمانان هستند، چه عهدهای خصوصی و چه عهدهای بین‌المللی، که متضمن احترام متقابل و حفظ حقوق یکدیگر است و یکدیگر را محترم و موتمن می‌دانند (و مسلمانان هم نسبت به دیگران چنین می‌باشند)؛ دیۀ آنان، برابر با دیۀ مسلمان می‌باشد، چه اهل کتاب باشند و چه نباشند، چه موحد باشند و چه غیر موحد.

ناگفته نماند که قواعد و اصول کلیه و آنچه از روایات خاصه استفاده می‌شود، نیز با این رأی موافق می‌باشد، زیرا همان‌گونه که مال غیر مسلمان احترام دارد و ضمانتش با مسلمان تفاوت ندارد، می‌توان گفت حیات و جان او نیز چنین است، لذا به همین اعتبار می‌توان به عنوان اولویت قطعیه عرفیه، بر برابری دیۀ مسلمان و

غیر مسلمان استدلال نمود.

اگر کسی این وجه جمع و تقریب را با همه وضوح نپذیرد، باز هم نمی‌توان به استناد روایاتی که مستند فتوای مشهور است، بر طبق نظر مشهور فتوا داد، چون: اولاً. روایاتی که دلالت می‌کند بر آنکه دیه یهودی و زرتشتی و مسیحی هشتصد درهم است و یا روایاتی که دلالت می‌کند دیه آنان چهارهزار درهم است، به علت مخالفت با قرآن طرد می‌گردد، و روایاتی که دلالت می‌کند دیه ذمی، برابر دیه مسلمان است به خاطر موافقتش با قرآن اخذ می‌گردد و ترجیح به موافقت کتاب در دو خبر متعارض قبل از همه مرجحات است و بیان مخالفت و موافقت این روایات با قرآن، با مراجعه به آیه ۹۲ در سوره نساء روشن می‌شود:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا».

و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را - جز به اشتباه -

بکشد، و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت، باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خون بها پرداخت کند، مگر اینکه آنان گذشت کنند و اگر [مقتول] از گروهی است که دشمنان شمایند و [خود] وی مؤمن است، [قاتل] باید بنده مؤمنی را آزاد کند، و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است، باید به خانواده وی خون بها پراخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد کند، و هر کس [بنده] نیافت، باید دو ماه پیاپی - به عنوان توبه‌ای از جانب خدا - روزه بدارد، و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است.

در این آیه مقتول در قتل خطایی اگر مؤمنی است در میان مؤمنان، قاتل هم باید دیه بدهد و هم بنده مؤمنی را آزاد کند؛ و اگر مقتول مؤمنی باشد از میان دشمنان مسلمانان که با قتل خطایی کشته شده، قاتل تنها باید بنده مؤمنی را آزاد کند؛ و در صورتی که مقتول، از اهل میثاق و عهد و پیمان و قرارداد باشد، قاتل باید دیه بپردازد و بنده مؤمنی را آزاد نماید. لازم به ذکر است که از مفهوم «وان کان بینکم میثاق» که مفهوم وصف است - آن هم در مقام بیان ضابطه و قاعده - استفاده می‌گردد که اگر مقتول دارای میثاق و احترام نباشد، دیه‌ای ندارد، بعلاوه که خود تفصیل آیه و تقسیم نمودن

مقتول خطایی به اصناف سه گانه - با فرض اینکه در مقام بیان است - خود دلالتی روشن؛ به حکم تفصیل و اطلاق مقامی؛ دارد که آنانی که نه مؤمن هستند و نه اهل میثاق و احترام، دیه ندارند.

بنابراین، روایاتی که برای یهودی و مسیحی و زرتشتی به طور مطلق (چه اهل میثاق باشد و چه نباشد) دیه نابرابر با مسلمان تعیین نموده، اگر نگوئیم ظهور دارد در کسانی که میثاق و عهد و پیمان ندارند، لااقل اطلاقش شامل آنان می‌گردد و مخالف با کتاب است، و روایاتی که دیه اهل ذمه را دیه مسلمان قرار داده، موافق با کتاب است.

ناگفته نماند منشأ اشکال و مخالفت با کتاب، مقدار دیه نیست، تاگفته شود مقدار در کتاب بیان نشده، بلکه منشأ اشکال و موافقت و مخالفت، اصل دیه می‌باشد، همان گونه که بیان گردید. و باید بر این نکته توجه نمود که برخی از مفسرین مرجع ضمیر «وان کان بینکم میثاق» را مقتول مؤمن گرفته‌اند که بطلانش واضح است، زیرا خود قرآن نسبت به کسی که در میان دشمنان است و کشته می‌شود قید مؤمن را آورده است «فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»، چنان که در صدر آیه هم قید مؤمن بودن مقتول را نیز آورده است، و اگر

مراد از مقتول همراه با میثاق، مقتول مؤمن بود، یعنی مؤمنی که بین اهل میثاق کشته شود، قطعاً باید قید ایمان ذکر می‌گردید، پس عدم ذکر آن حجت قطعی و دلیلی روشن است که منظور از مقتول بین اهل میثاق، مقتولی است که خود هم اهل میثاق باشد.

ثانیاً. روایات هشتصد درهم با دو دسته از چهار دسته اخیر یعنی آنکه می‌گوید دینه یهودی، مسیحی و زرتشتی چهارهزار درهم است و آنکه می‌گوید دینه آنها دینه مسلمان است، یعنی دسته چهارم تعارض دارند و چون آنها ترجیحی بر دو دسته دیگر نداشته، در نتیجه برابر می‌باشند و در متعارضینی که همانند باشند و هیچ کدام بر دیگری ترجیح نداشته باشند، قاعده تخییر است، پس روایات دسته چهارم که متضمن برابری دینه مسلمان و غیر مسلمان است اخذ می‌گردد، چنان که در حدیث آمده است:

بایهما اخذت من باب التسليم وسعك.^۱

به هر یک از دو حدیث از وی تسلیم تمسک کردی آزادی.

ثالثاً. آنچه مستند مشهور قرار داده شده که روایات مخالف با عامه منحصر است در طایفه‌ای که بر هشتصد

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۰۸، ح ۶.

درهم دلالت دارد و بقیه آنها موافق با فتاوی عامه است، قطع نظر از پاسخی که پیش از این بیان گردید - که روایات مخالف منحصر به این دو دسته نمی باشد - ترجیح به مخالفت عامه بعد از ترجیح به موافقت کتاب و متأخر از آن است، و چنان که گذشت روایات هشتصد درهم و همه روایاتی که به طور مطلق دیه نابرابر برای یهودی، مسیحی و زرتشتی قرار داده، مخالف کتاب است و روایاتی که دیه ذمی را برابر دیه مسلمان قرار داده، موافق کتاب است، پس نوبت به ترجیح به مخالفت عامه نمی رسد.

نتیجه

بر اساس منطوق قرآن، میثاق و عهد ارزشی برابر با ایمان دارد، چون در صورت قتل خطایی مؤمن و یا اهل میثاق، دستور آزاد کردن بنده مؤمن و دیه داده شده است - که دیه جنبه ضمانی و جبران خسارت و آزاد نمودن بنده مؤمن جنبه جبران از دست رفتن حیات مقتول را دارد - و همه کسانی که موتمن یا معاهد با مسلمانان هستند، چه عهدهای خصوصی و چه عهدهای بین‌المللی که متضمن احترام متقابل و حفظ حقوق یکدیگر است، و یکدیگر را محترم و موتمن می‌دانند (و مسلمانان هم نسبت به دیگران چنین می‌باشند) دیه آنان برابر با دیه مسلمان می‌باشد، چه اهل کتاب باشند و چه نباشند، چه موحد باشند و چه غیر موحد، و پیش از این گذشت که روایات نیز بر همین معنا دلالت دارند، پس بر این حکم و نظریه؛ کتاب و

سنت متفق‌اند، یعنی به قرآن و عترت هر دو اخذ
گردیده، که اخذ به هر دوی آنها یک وظیفه ضروری و
بدیهی است.

كتابنامه

١. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر مجلسي (م ١١١٠ق)، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م، ١١٠ جلد.
٢. تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، حسن بن علي بن شعبه حرّاني (قرن ٤ق)، تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٣٧٤ق.
٣. تنقيح المقال في علم الرجال، عبدالله مامقاني (م ١٣٥١ق)، انتشارات جهان، رحلي.
٤. جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، محمد حسن النجفي (م ١٢٦٦ق)، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٩٨١م/١٣٦٠، ٤٣ جلد.
٥. خلاصة الاقوال، حسن بن يوسف بن مطهر حلي (٦٤٨-٧٢٦ق)، قم: مؤسسة نشر الفقاهة، ١٤١٧ق.
٦. رجال الطوسي، محمد بن حسن طوسي (م ٤٦٠ق)، تحقيق: جواد القيومي اصفهاني، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤١٥ق.
٧. رجال النجاشي، ابو العباس احمد بن علي النجاشي (م ٤٥٠ق)،

قم: مکتبه الداوری.

۸. ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل، سید علی

طباطبائی (م ۱۲۳۱ق)، قم: مؤسسه آل البيت، ۲جلد.

۹. السنن الکبری، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی

(م ۴۵۸ق)، بیروت: دارالمعرفة، ۱۰جلد.

۱۰. فقه الثقلین (کتاب القصاص)، یوسف صانعی، تهران:

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۴ق/۱۳۸۲.

۱۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزری،

بیروت، دارالفکر.

۱۲. فقه و زندگی (۲)، برابری قصاص (زن و مرد، مسلمان و

غیر مسلمان)، مؤسسه فرهنگي فقه الثقلین، قم: میثم

تمار، اول، ۱۳۸۳.

۱۳. الفهرست، محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ق)، تحقیق:

جواد القيومی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی،

۱۴۱۷ق.

۱۴. الکافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق الكلیني

(م ۳۲۹ق)، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق/۱۳۵۶،

۸جلد.

۱۵. کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، علاء الدین علی

المتقی بن حسام الدین هندی (م ۹۷۵ق)، تصحیح: صفوة

السقا، بیروت: مکتبه التراث الإسلامی، ۱۳۹۷ق، ۱۶جلد.

١٦. مجمع الفائدة والبرهان، احمد اردبیلی (م٩٩٣ق)، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٠٦ق، ١٤ جلد.
١٧. المعتمد، ابوالقاسم، جعفر بن الحسين الحلبي (م٦٧٦ق)، قم: مؤسسة السيد الشهداء، ١٣٦٤.
١٨. معجم رجال الحديث، السيد ابوالقاسم الخويي (١٢٧٨ - ١٣٧١ش)، پنجم: ١٤١٣ق / ١٩٩٢م، ٢٤ جلد.
١٩. مفتاح الكرامة، محمد جواد الحسيني العاملي (م١٢٢٦ق)، بيروت: دار التراث، ١٤١٨ق / ١٩٩٨م.
٢٠. وسائل الشيعة، محمد بن حسن الحر العاملي (م١١٠٤ق)، قم: مؤسسة آل البيت، ١٤٢١ق، ٣٠ جلد.